

## مراحل نزول قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مراتب فهم قرآن

امروز تتمه‌ای مختصر از بحث‌های مقدماتی فقه و غیر فقه عرض می‌کنیم. قرآن چنان‌که قبلاً هم کراراً بحث کردیم، در ابعادی برای مکلفانی غیر معصوم، مفهوم است. نخست در بُعد عبارت که همگانی است با شرایطش، بعد در بُعد اشارات و لطائف از برای اهل مخصوصش و دیگر هیچ. به عبارت دیگر، الفاظ قرآن که صریح‌اند در مرادات ربانی، و یا ظاهر مستقر هستند در مرادات ربانی، الفاظی آغازین هستند از برای تبیین مرادات ربانی؛ و بعد این معانی نصّ و یا معانی ظاهر مستقر، خود نیز الفاظی هستند از برای اشاراتی قرآنی با درجاتش. و نیز اشارات قرآنی با درجاتش، الفاظی دالّ هستند بر لطائف قرآنی. و این اشارات و لطائف بر حسب استعدادات، کوششها، کاوشها و دقت‌های گوناگون متکامل هستند و نه متفاوت. تناقض و تضادی هرگز بین الفاظ نخستین و الفاظ دومین که معانی الفاظ نخستین است، و الفاظ سومین که معانی الفاظ دومین است؛ وجود ندارد. اگر بدون تحمیل و بدون پیش فرض‌های غلط و یا غیر مطلق، توجه و دقت شود هرگز تناقض و تضاد و تهافتی ندارند؛ بلکه در بُعد تکاملی هستند. این بخش دلالتی قرآن در هر سه مرحله‌اش و هر مرحله‌ای با درجاتش مربوط است به مکلفان با استعدادهای گوناگونشان.

اما بخش چهارم که بخش حقایق است دلیل دالّ بر این حقایق هم وحی شب قدر است، هم حروف رمزی قرآنی است که در ۲۹ سوره آمده، و هم الفاظ دالّ وضعی قرآنی که دارای دو گونه دلالت است: یک گونه دلالت لفظی و یا دلالت معنوی در

بُعد اشاره‌ای و در بُعد لطیفه‌ای، و گونه‌ی دوم، دلالتِ رمزی است. دیروز عرض کردیم، دلالت‌های رمزی قرآن در انحصارِ حروفِ رمزیه نیست. بلکه کلّ حروف، کلمات، جملات و آیاتِ قرآن دلالت‌های رمزی دارند به طورِ خصوصی و ویژه در موردِ رسولِ گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلّم) به عنوان آغازین مرحله‌ی تفهّم رمز و مرحله‌ی دوم ائمه معصومین و صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیهم هستند.

### مراحل انزال و تنزیل قرآن

حالا بحث در این خواهد بود که آیا قرآن انزال و تنزیلش در چند مرحله است؟ قرآن چند مرحله‌ی نزول و وجود و انزالی دارد؟ و چند مرحله‌ی تنزیلی دارد؟ اصولاً انزال از نظر لغت فرود آمدن دفعی است. یا دفعی حقیقی، یا دفعی نظری. مثلاً «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ...» (توبه، ۳۶) این ۱۲ ماه با فاصله، ۱۲ ماه سال هستند؛ ولیکن همین ۱۲ ماه در ادامه آیه دارد که «يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (توبه، ۳۶) ۱۲ یوم یک یوم است. هم ۱۲ یوم است در بُعد تفصیلی، و جدای از یکدیگر تسلسلی، و هم یک روز است در بُعد نگرشی جمیل. اگر نگرشی به ماه‌های سال بشود به گونه‌ای فردی محرم، صفر و... این ۱۲ ماه است، این نگرشی درونی است. اما نگرش برونی که این ۱۲ ماه را با حذف کردن فواصل زمانی، و فواصل وجودی یک روز است. شش یوم، یک یوم است. ۱۲ ماه یک روز است. پس «يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (توبه، ۳۶) هم شش یوم را شامل است و هم ۱۲ ماه را که طول سال است. این تنزیل بود.

حالا، قرآن شریف مرحله‌ی نخستین وجودیش مرحله‌ی ازلی علم الهی است؛ و دلیلش از جمله این آیه است که «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف، ۴) ضمیر «إِنَّهُ» مرجعش قرآن است. محققاً این قرآن در «أُمِّ الْكِتَابِ»، «أُمِّ» محور است. محور نخستین «الْكِتَابِ» که قرآن است، همان علم ازلی الهی است نسبت به کل قرآن در بُعد نصّش، ظاهرش، حقیقتش، بطونش به گونه‌ای فشرده. «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» اولاً ضمیر «إِنَّهُ» به کل قرآن برمی‌گردد ولی نه به کل قرآن مفصل، بلکه به کل قرآن محکم، برای اینکه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا»، لدی الله، نه لدی رسول الله، نه لدی المکلفین. لدی رسول الله دو بُعدِ احکام است و تدریج، و بُعدِ مکلفین بُعد تدریج است. کل این ابعاد من دون الله مستثناست «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا». «نَا» جمع است؛ جمعیتِ صفاتِ ربوبیت است در بُعدِ وحيانیتِ علمی که امکان دارد انزال شود بر قلب رسول و امکان دارد تنزیل شود بر قلب رسول.

حالا، در این آیه بیشتر دقت کنید. «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» «علی» یعنی چه؟ یعنی والاست، فرازنده است، برازنده است، بلند است، طوری که در دسترس احدی از خلایق حتی رسول الله نیست. «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ» (عنکبوت، ۴۸) قبل از نزول دفعی قرآن در لیلۃ القدر و بخشی هم در لیلۃ المعراج، پیامبر گرامی هیچ گونه اطلاعی نه مختصر و نه مفصل از قرآن نداشت؛ «لَعَلِيَّ.»»

«حَكِيمٌ»، حکیم یعنی فشرده؛ یعنی بدون فواصل لفظی، فواصل کتبی، فواصل سمعی، فواصل حروف، فواصل آیات، فواصل سور، بدون هیچ گونه فاصله‌ای، فشرده‌ی فشرده؛ یعنی روح جمعی و جُمَلی و فشرده‌ی قرآن بر پیغمبر بزرگوار در مرحله‌ی آغازین خلقی نازل گردیده است. قبل از آن «لَعَلِيَّ» یعنی «لَعَلِيَّ مِنْ أَنْ تَنَالَهُ الْأَفْهَامُ». حتی فهم رسول الله صلوات الله علیه با این که نخست دارای عصمت غلیبای بشری شد، و بعد دارای عصمت غلیبای رسالتی شد، هنوز عصمتِ سوّم که نزول و حیانی قرآن در بُعد محکم و در بُعد مفصل نشده، «لَعَلِيَّ.»»

و «حَكِيمٌ». همانطور که عَلِيٌّ است، همانطور هم حکیم است. همانطور که در عَلُوِّ معارف قرآنی عند الله هیچ کس دسترسی به آن ندارد؛ «حَكِيمٌ». در بُعد فشرده‌گی، در این بُعد فشرده‌گی قرآن عند الله، در دسترس رسول هم نبوده است. این مرحله اول.

مرحله دوم: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» انزال است. آیاتی که نزول حکیم، نزول دفعی قرآن را یکجا بیان کرده است، تماماً لفظ انزال دارد، تنزیل ندارد. تنزیل فرود آمدن تدریجی است؛ در عرض ۲۳ سال، از آغاز رسالت تا قبل از مرگ رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم). ولیکن آیاتی که تبیین می‌کند قرآن در مرحله‌ی نخستین نزولش، نزول دفعی جمعی جُمَلی فشرده داشته است، و الفاظ نبوده است، اصوات نبوده است، کتابت نبوده است، تفصیل نبوده است، در بُعد جمعی جُمَلی، شب قدر بر قلب پیغمبر بزرگوار نازل شد. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ضمیر «هُ» مرجعش مذکور نیست قبلاً. چون احیاناً ضمیر «هُوَ» مرجعی دارد. مرجعی خاص، مرجعی عام، مرجعی اخص که مکتوب است. احیاناً ضمیر «هُوَ» هیچ مرجعی ندارد. ضمیر «هُوَ» بی‌مرجع، مرجعش مطلق است؛ یا مطلق الوهیت مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». یا مطلق ربّانیت و حیانی علمی مثل «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ». «هُ» به چه برمی‌گردد؟ به مطلق وحی. به مطلق وحی عالی در بُعد آغازین که بُعد حکیم است و فشرده است. بنابراین «هُوَ» در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

مرجعش ذاتِ مطلق رب است و «ه»ی در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» مرجعش وحی مطلق رب است که تمام وحی‌ها را و افزون‌الی‌یوم‌القیامه شامل است.

حالا «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» تا آخر که بحث تفصیلی نمی‌خواهیم بکنیم. این «أَنْزَلْنَاهُ» دارای دو بُعد است. بُعد کلی عام شامل معارف محکم جمعی جُمَلی قرآن، در لیلۃ القدر بوده. ولیکن نمی‌دانیم «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم، ۱۰) «ما أَوْحَىٰ» بعد از دو سال از بعثت و رسالت، همان «أَنْزَلْنَاهُ» است یا کمتر از آن؟ قطعاً بیشتر از آن نیست یا همان است تکرار شده، یا کمتر از آن؛ چون اگر بیشتر از آن باشد، آیه‌ی کَهِف نفی‌اش می‌کند. آیه‌ی کَهِف می‌فرماید که این قرآن است مرجع و مَلَجًا كُلِّ نِیَازِهَا وَحِیَانِی وَرِسَالَتِی رَسُولِی گرامی. «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (کَهِف، ۲۷)، که دو روز بحث کردیم؛ و این بحث محور این نظر قطعی شد که کل وحی‌های رسالتی پیغمبر، استفاده‌ها و برداشت‌های وحیانی و رسالتی رسول کلاً از قرآن است. در بُعد اوّل قرآن مُنَزَّل که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ». در بُعد دوم قرآن مُنَزَّل که «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود، ۲).

آیا قرآن منزل در شب قدر همان قرآن مفصل است؟

حالا ما چند بحث داریم. بحث اوّل: آیا قرآنی که شب قدر بر پیغمبر بزرگوار نازل شده و یا تمامش مکرراً یا بخشی از آن، دو سال بعد از بعثت در شب معراج: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» نازل شده است، آیا آن قرآن، همین قرآن مفصل است یا نخیر، بلکه مرحله‌ی پیشین است که قرآن محکم است؟ بر مطلب دوم ما ادله‌ای داریم. یک دلیل چنانچه عرض کردم «أَنْزَلْنَاهُ» در سوره‌ی قدر. و در سوره‌ی دخان «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمِّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ». (دخان، ۱-۵). این همان لیلۃ قدر است. «حَمِّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ»، قسم به کتاب مبین است؛ منتها مُقَسَّمٌ بِهِ «کتاب مبین» است در دو بُعد. یک بُعد «أَنْزَلْنَاهُ»، جمعی جُمَلی. بُعد دوم کتاب تفصیل، قرآن مفصل که در مدت ۲۳ سال بر پیغمبر نازل شده.

حالا، «حَمِّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...»، «ه» به قرآن در بُعد محکم برمی‌گردد و نه در بُعد مفصل. بله «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» قسم به «کتاب مبین» است و این کتاب چون دارای دو بُعد است، قسم مربوط به هر دو بُعد است، ولیکن «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، نه «أَنْزَلْنَاهُ وَ نَزَّلْنَاهُ»،

که «أَنْزَلْنَاهُ» بُعد محکم را بگیرد و «نَزَّلْنَاهُ» بُعد مفصل، نه این طور نیست. بلکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» تنها بُعد محکم است. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ.»

«الْكِتَابِ الْمُبِينِ»، دو مُبِين است. یک: مُبِين است قرآن، کل حقایق و حیاتی رسالتی محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) را مُبِين است برای شخص پیغمبر. این هم حروف رمزی قرآن است، هم کل قرآن در بُعد اجمال و احکامش. مُبِين دوم، مُبِين قرآن مفصل است. پس قرآن در دو بُعد مُبِين است یک: مُبِين است برای شخص رسول الله در آنچه به گونه‌ای محکم فرود آمده است بر قلب رسول خدا. و مُبِين است در بُعد مفصل، آیات مفصلات قرآن که بر حسب استعدادات و کوشش‌ها و کاوش‌های مختلف برای مکلفین مُبِين است.

حالا، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ». کینونت انزال ربانی از آغاز زمان تکلیف است تا پایانش. مرحله‌ی پایانی‌اش مرحله‌ی قرآنی است در دو بُعدش: بُعد احکام و بُعد تفصیل. و همچنین در سوره‌ی مبارکه بقره: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...» (بقره، ۱۸۵)، اینجا «أُنزِلَ» است، «نُزِّلَ» نیست. هم در سوره‌ی قدر، هم در سوره‌ی حم، هم در سوره‌ی بقره. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...». «أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» فرود آمدن قرآن است به صورت دفعی و جمعی که روح قرآن است. فرود آمده است بر بزرگترین فرودگاه وحی که قلب محمد صلوات الله علیه است. ولیکن دو صفت بعد مربوط به قرآن مُنَزَّل نیست، مربوط به قرآن مُنَزَّل است. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ...». «هُدًى لِّلنَّاسِ» در دو بُعد: بُعد اول: با بیان رسول گرامی، بیان و حیاتی تفصیلی آن قرآنی است که مختصراً بر قلبش نازل شد. بیان دوم: بیان تفصیلی قرآن مُنَزَّل است. پس دو بیان دارد یک: پیغمبر بزرگوار که در شب قدر اول — که ۵۰ شب بعد از بعثت است — قرآن به صورت مختصر بر او نازل شد. اینجا تبیین می‌کرد رسول الله آن محکم و آن مختصر را با لسان خودش از برای مکلفان. این تبیین اول. تبیین محکم به صورت مشروح. تبیین مفصل: آیات مفصلات قرآن که بر حضرتش نازل شد با منطق و حیانی آیات مفصلات قرآن برای مردم تبیین می‌کرد. بنابراین «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...».

سؤال: شاید این انزال همان تنزیل باشد و این تنزیل همان انزال باشد و نزول قرآن دو مرحله‌ای است، مرحله اول شب قدر و یا بخشی یا کلی در شب معراج، کل قرآن مفصل بر حضرت نازل شده است؟ جواب: اولاً عرض کردیم انزال و تنزیل با هم فرق دارد. ثانیاً: آیاتی از قبیل آیه‌ی هود «الر، كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ

حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود، ۲) «أَحْكِمَت» کجا؟ «أَحْكِمَت» عندالله نیست؛ چون «وَأِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف، ۴) احکام نمی‌خواهد. علم قرآن که در نزد الله از ازل بوده است، احکام نمی‌خواهد، تغییر نمی‌خواهد، تبدل نمی‌خواهد، اجمال و تفصیل نمی‌خواهد. بنابراین عندالله حکیم است. ولیکن «أَحْكِمَت»، همان حکیم عندالله، عند الله حکیم است، که «لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» از عَلِيٍّ بیرون رفت، از عَلِيٍّ ربانی بیرون رفت، از حکیم ربانی بیرون رفت، انزال شد و فرود آمد بر قلب رسول الله. «كِتَابُ أَحْكِمَت»، پس «أَحْكِمَت» مرحله‌ی دوم فشرده‌گی است. مرحله‌ی نخستین فشرده‌گی قرآن، مرحله‌ی علم قرآنی ازلی است که «لَعَلِيَّ حَكِيمٌ». مرحله‌ی دوم: «أَحْكِمَت» همان قرآن لیله‌ی قدر است. «ثُمَّ فَصَّلَتْ»، پس دو مرحله است.

### احکام و تفصیل قرآن

آیا احکام با تفصیل فرق ندارند؟ فرق دارند. احکام غیر تفصیل است. تفصیل غیر احکام است. تفصیل، تفصیل احکام است. احکام محور تفصیل است. بنابراین قرآن دو بُعدی نازل شده؛ یک بُعد: مرحله‌ی «أَحْكِمَت»، بعد از «لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» عند الله. بُعد دوم: بُعد «فُصِّلَتْ». «كِتَابُ أَحْكِمَت آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُن حَكِيمٍ خَبِيرٍ.»

و از جمله سوره‌ی قیامت: «لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (قیامت، ۱۹-۱۶) پیغمبر بزرگوار وقتی جبرئیل نازل می‌شد و آیات مَفْصَلَاتِ قرآن را بر حضرتش نازل می‌کرد، پیغمبر روی چند جهت می‌خواست که خودش به زبان بیاورد معانی قرآن را، چرا؟ پیغمبر اگر قبل از نزول قرآن، پیش مطالعه‌ی مختصر و حیانی نسبت به قرآن نداشت، معقول نیست که زبان بگشاید و آیاتی که هنوز نازل نشده است، بخواند. پس پیش مطالعه‌ی حیانی جمعی جُمَلی فشرده‌ی لیله‌ی قدر یکی از علل بود که پیغمبر می‌خواست قبل از جبرئیل الفاظ را بخواند.

### تعجیل پیامبر در خواندن قرآن

دوم: علاقه‌ی شدید رسول الله که از جبرئیل و جبرئیل‌ها و از روح که از جمله ملائکه است برتر است، می‌خواست خودش به جای اینکه جبرئیل بخواند، خودش بخواند. کما این که مهم‌تر از قرآن مفصل همان وحی قرآن مختصر و فشرده است که در شب قدر بدون واسطه بود. در شب قدر، در شب معراج، هیچ واسطه‌ای در کار نبود. واسطه

فقط «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۵۱﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ...» (شعراء، ۱۹۴-۱۹۳) در قرآن مفصل است؛ ولیکن در قرآن محکم هیچ واسطه‌ای در کار نبوده، و وحی‌هایی که خدا دارد، گاه وحی بی‌حجاب است، گاه وحی باحجاب است. کما آن‌که در سوره‌ی شوری دارد: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (شورا، ۵۱). «وَحِيًّا» در مقابل «وَرَاءِ حِجَابٍ» چیست؟ دو وحی است؛ یک وحی خالص است و یک وحی وراء حجاب است. وحی خالص، وحیی است که نه لفظ دارد، نه گوش سر می‌شنود و نه گوش سر. نه لفظ دارد، نه عبارت دارد، بلکه خالص معناست. معنای خالص قرآن بدون وساطت جبرئیل، هیچ واسطه‌ای در کار نیست، بدون حجاب، فقط حجاب ذات، حجاب ذات رسول الله اگر می‌رفت کنار، می‌شد: «تَدَلِّي» نمی‌فهمید. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» (نجم، ۸) «دنا» یعنی «...لم يَكُن بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ...» (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶) که خود هم از خود بی‌خود شد. اگر پیغمبر از خود بی‌خود شود وحی نمی‌فهمد. بنابراین حُجُب همه رفتند کنار، حجب ظلمانی که نبود، حجب نورانی مرسلٌ إليهم و عالم ادنای تکلیف، همه رفت کنار، «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى» (نجم، ۷) در بالاترین آفاق معنوی و آفاق مادی قرار گرفت، «ثُمَّ دَنَا»، یعنی «...لم يَكُن بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ...» احدی نبود. حتی جبرئیل در لیله‌ی معراج بین راه پر انداخت. «...وَلَوْ دَنَوْتَ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتَ» (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲).

#### انواع وحی حجاب‌های وحی

بنابراین وحی پیغمبر در لیله‌ی معراج و در لیله‌ی قدر بی‌حجاب بود. پیغمبر که شایسته‌ی وحی بی‌حجاب است، آیا وحی باحجاب برایش مشکل است؟ نخیر. وحی باحجاب جبرئیلی این به حساب مصالحی است. ولیکن کسی که وحی بی‌حجاب بدون حجاب لفظ، حجاب نوم، حجاب شجره، حجاب جبرئیل، حجاب کلام، حجاب صوت، بدون هیچ حجابی بر پیغمبر نازل می‌شود، این وحی اهم است یا وحی مفصل باحجاب لفظ، حجاب شجره‌ی موسی، حجاب جبرئیل، حجاب نوم؟ که وحی در نوم هم بوده، شجره هم بر موسی بوده، لفظ هم بوده یا نبوده. بنابراین در انزال کتاب که آیات سوره‌ی قیامت از جمله‌ی این شواهد است که «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» زبانت را حرکت نده که عجله کنی در خواندن قرآن.

آیا بر پیغمبر وحی شده قبلاً؟ شده و نشده. شده است، پیش مطالعه. پیش مطالعه‌ی قرآن همان محکم و مجمل قرآن است. نشده، مفصل. خدا می‌خواهد بگوید که همان طوری که محکم قرآن وحیانی است، مفصل قرآن هم وحیانی است. قرآن در

سه بُعد و حیانی است. یکی: در بُعد نازل لیلۃ القدر که بطور مختصر نازل شد. بُعد دوم: در بُعد تفصیل کتاب، بُعد سوم: در بعد جمع. هم وحی مختصرش، هم وحی مفصلش اینجا و آنجا، و هم جمع وحی مفصل. «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» بنابراین جامع القرآن هو الله، لا علی ولا عثمان ولا غیر. خدا همان طوری که قرآن را نازل کرد به صورت جمعی جملی در لیلۃ قدر، و همان طور که قرآن را به الفاظ مفصل نازل کرد، همان طور هم اینها را جمع کرد. جمع قرآن هم و حیانی است. انزال قرآن در دو بُعد و حیانی است و جمع اش هم و حیانی است. «لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» در بیان هم، قرآن مُبَيِّن خودش است.

آیه دیگر سوره طهاها است: «...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴) «زدنی علماً» چیست؟ اگر علم قرآن یکجا، بدون سابقه، بدون مفصل بر پیامبر دو بار نازل شده، بار اول لیلۃ قدر و بار دوم در لیالی و ایام ۲۳ سال، پس این «لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» چیست؟ عجله به چه چیزی؟ عجله به آنچه می دانسته تحصیل حاصل است. به آنچه نمی دانسته؟ بله. نمی دانسته است تفصیل را و می دانسته اجمال را. «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا» با این مختصر ظاهراً تبیین شد که قرآن نزولش دو مرحله ای است.

حالا، بحثهای فقهی ما، بحثهای معرفتی ما، فطری ما، عقلانی ما، فکری ما، عمقی از نظر معرفتی، عمقی از نظر عملی، تماماً و کلاً در قرآن موجود است؛ و چنانکه دو روز قبل عرض شد با دلیل آیهی کهف و آیات دیگر، قرآن «تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل، ۸۹) است. «بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» (ابراهیم، ۵۲) است. «لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (کهف، ۲۷) است. کل مطالب و حیانی محمدی صلوات الله علیه که مورد نیاز کل مکلفان است در طول و عرض زمان و مکان تکلیف کلاً در قرآن موجود است. منتها سه بُعدی. چنانکه مشروحاً عرض کردیم.

منبع اصلی تمامی احکام تنها قرآن است

روی این اصل، آنچه را قرآن تبیین کند، حتماً همان است و آنچه را قرآن برای مکلفان تبیین نکرده و برای رسول خدا به صورت رمز تبیین کرده است یا رمز در حروف خاصه ی رمزی یا رمز در حروف وضعی که هر دو رمز است. پس پیغمبر، چهار بُعدی قرآن را می فهمد. یک بُعد: رمز لیلۃ القدر. بُعد دوم: رمز حروف رمزی. بُعد سوم: رمز حروف کلمات وضعی. بُعد چهارم: دلالت کتابی.



دلالۃ کتابی، دلالۃ قرآنی که «عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل، ۱۰۳ و شعراء، ۱۹۵) است، این دلالۃ در بُعد نص و ظاهر مستقرش همگانی است. ولیکن در سه بُعد قبلی در اختصاص رسول گرامی است. بنابراین روایاتی که از پیغمبر بزرگوار قطعی الصدور باشد و مخالف با قرآن نباشد، نه مخالف و نه موافق می پذیریم. به این معنی که پیغمبر استفسار کرده است ۱۷ رکعت نماز را. استفسار کرده است ۲/۵، ۵ و ۱۰ درصد زکات را، استفسار کرده است کیفیت و ترتیب حج را، استفسار کرده است رکعات نماز را، استفسار کرده است چیزی که قرآن نه تصریح به نفی دارد، نه تصریح به اثبات. نه تصریح به نفی، نه دلالۃ به نفی، چه ظاهراً و چه نصاً، و نه دلالۃ نصاً یا ظاهراً به اثبات، اینها را قبول می کنیم. و دیروز عرض کردیم که برای این که مردم با دو رابطه‌ی تنگاتنگ مسلمان شوند، یک رابطه‌ی رسالت قرآنی در دلالتش، و یک رابطه‌ی رسالتی محمدی در رموزش. در هر دو بُعد مردم ارتباط تنگاتنگ با رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته باشند. روی این جهت وضع ما مسلمانها، وضع و حدانی دلالۃ نصی یا ظاهری یا رمزی قرآن است.

#### ورودی بر بحث فقی باب طهارت

مرحله‌ی آغازین فقه که بحث اجتهاد و تقلید بود، قبلاً بحث شد. مرحله‌ی رسمی تسلسلی اول باب طهارت است. دیروز اشاره شد که در قرآن هیچ نجاستی از نجاسات، تنصیص به نجاستش نشده است. بله راجع مطهرات، آب ذکر شده. آب اول مرحله و آغازگر مراحل طهارت و تطهیر است. آب، آیا طهارت و تطهیرش، طهارت خودی و تطهیرش نسبت به نجاستی که قابل تطهیر هستند آیا قید دارد یا ندارد؟ اقوالی، نظراتی، شهرت‌هایی و مفاهیم روایت می گوید که قید دارد. قید کُریت، قید جاری بودن و... ولیکن کل این قیده‌ها برخلاف نص اطلاق و نصّ عمومی قرآن است.

یک مطلبی که وقت داریم عرض می کنم، اگر کُریت در عدم انفعال شرط باشد. تطهیر با قلیل کلاً محال است. اگر کُریت با حدودی که ذکر شده، حدود هندسی و... اگر کُریت در تطهیر آب شرط باشد که اگر نجسی یا متنجسی در آب بیفتد، اگر کُر باشد منفعل نمی شود و اگر کُر نباشد منفعل می شود، روی این اصل می گوئیم که اصلاً مطهر بودن قلیل محال است. چرا؟ برای این که مثلاً یک لباس متنجس داریم. این در سه بُعد با برخورد با قلیل امکان طهارت دارد؛ و اگر قَلت موجب انفعال است امکان مطهر بودن آب قلیل اصلاً وجود ندارد. چرا؟ برای این که مثلاً این شیء متنجس و

نجس، حالا آبِ قلیل یا از بالا می‌آید یا همسطح است یا از زیر. در سه بُعد باید ارتباط پیدا کند با نجس. ارتباط فوقی، ارتباط هم‌سطحی، ارتباط زیری. در ارتباط آغازین آبِ قلیل چه از بالا فرو ریزد، چه همسطح و اتصال پیدا کند، چه از زیر بالا رود. در بُعد میانگین که اتصال آبِ قلیل به نجس است، آیا این آبِ قلیل با متصل شدن به نجس یا متنجس آیا قبلاً تطهیر می‌کند؟ یا قبلاً تنجیس می‌کند. مگر شما نمی‌گویید که آبِ قلیل اگر شیءِ نجس یا متنجس به آن متصل شد، فوراً منفعل می‌شود؟ اگر فوراً منفعل می‌شود این فوریت. پس مرحله‌ی آغازین پیامد اتصال این است که باید منفعل بشود. معنی ندارد که این آبِ قلیل در مرحله‌ی هم‌سطحی چه از فوق بیاید، چه موازی باشد، چه از پائین بیاید در مرحله‌ی سوم تا متصل به نجس و متنجس نشود، فاعله ندارد. فاعلیت آبِ قلیل در اتصال به متنجس و نجس دو مرحله دارد؛ یک مرحله تنجس، یک مرحله تطهیر. آیا مرحله‌ی تطهیر مقدم است یا مرحله‌ی تنجس؟ اگر مرحله‌ی تطهیر مقدم است، بنابراین این آبِ قلیل با ملاقات نجس و متنجس، متنجس نمی‌شود و اگر قرار بود متنجس شود که متنجس منجس نیست. اگر آبِ قلیل در مرحله‌ی اولی اتصال به نجس یا متنجس، اگر متنجس شود، متنجس مطهر نیست. اگر متنجس نشود پس آبِ قلیل با اتصال هم سطح با متنجس، متنجس نمی‌شود. روی این اصل، بعد توضیح خواهیم داد محال است که آبِ قلیل مطهر باشد، اگر قلت موجب انفعال است.

بنابراین به این دلیل عقلانی و به این دلیل حسّی آبِ قلیل مادامی که آب است، متنجس نمی‌شود؛ و آیات «ماء السماء» در قرآن دلیل بر این مطلب است. «...وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» (فرقان، ۴۸) «...وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ...» (انفال، ۱۱) پس ماء من حیث کونه ماء هم طاهر است هم مطهر. طهور را رویش بحث کرده‌اند آیا طهور طاهر فی نفسه و مطهر لغیره است؟ می‌گوییم این بحث لازم نیست؛ برای اینکه «...وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ...». پس ماء، ماء نازل من السماء است که تمام از سماء می‌آید «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَقْدَرُ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» (مؤمنون، ۱۸) پس میاه ارض کلاً از سماء است. حالا این احتمال هم هست که ارض قبلاً ماء داشته: «أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَرَعَاهَا» (نازعات، ۳۱) چه ارض ماء داشته، چه ارض ماء نداشته، ماء به قول مطلق هم طاهر است و هم مطهر. بنابراین برحسب حدیث متواتر از رسول الله صلوات الله علیه که «خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعَمَهُ أَوْ رِيحَهُ» (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹) حدیث متفق علیه بین فریقین مطابق اطلاق نصی قرآن است. امروز بس باشد تتمه‌اش باشد این شاء الله برای فردا که از نظر آیات و روایت و اقوال عرض می‌کنیم.

والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

[این وحی ای که به مادر حضرت موسی سلام الله علیهما شده «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» (طه، ۳۸) در قرآن «أَوْحَيْنَا» دارد؟]

این الهام است. چون وحی دارای چهار بُعد است: مثلاً «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» (زلزله، ۵) زمین هم مورد وحی است؛ «أَوْحَىٰ لَهَا». «أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» (نحل، ۶۸) این را باید بعد بحث می‌کنیم بعداً، قبلاً بحث کردیم مثل اینکه. چون وحی اشاره‌ی فی رمز است. اشاره‌ی فی رمز یا اشاره‌ی رسالتی است، یا اشاره‌ی غریزی است، مثل زنبور عسل. یا اشاره‌ی الهامی است، مانند مادر موسی. یا اشاره‌ی است که نه غریزی است نه الهامی است نه رسالتی است؛ سوره‌ی زلزال: «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» آیا زمین پیغمبر است؟ زمین ایمان دارد، زمین غریزه دارد؟ بنابراین وحی دارای چهار بعد است که بعداً باید تفصیلاً عرض کنیم.

[سؤال درباره راویان وحی]

راویان وحی در بُعد اول پیغمبر بزرگوار است. در بُعد دوم ائمه علیهم السّلام هستند که راوی از پیغمبرند و در بُعد سوم رواتِ صادق القول هستند که یا از پیغمبر یا ائمه یا از هر دو نقل می‌کنند.

[چه خصوصیات دارند؟]

بله؛ و صدق قول اینها بنا بر تصدیق قرآن است. اگر قرآن تصدیق کرد یا تکذیب نکرد، قابل قبول است که این بحث‌اش مفصل است. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...» (اسراء، ۳۶) دلیل است بر اینکه اگر روایتی متواتر هم باشد ولی برخلاف نص یا ظاهر قرآن باشد، قابل قبول نیست؛ ولی اگر روایت مرسل و ضعیف و واحد باشد و مطابق قرآن باشد، قابل قبول است. منتها اسناد نمی‌دهیم می‌گوییم درسته چه امام باقر فرموده باشد یا نه.

[در مورد این حجاب، ذات پیامبر هم حجاب هست یا نه و گر نه «إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» این تقسیم اشتباه در می آید؟]

نخیر. چون وحی دارای سه بعد است: یکی موحی، یکی موحی الیه، یکی وحی. تا موحی و موحی الیه برابر هم نباشند، وحی معنا ندارد. اگر موحی الیه منها شود، تدلی شود، وحی به چه کسی می شود؟ بنابراین بلاحجاب یعنی حجاب ذات محفوظ، حجاب پیغمبر محفوظ، ذات خدا را پیغمبر نمی داند، و ذات پیغمبر را خدا می داند، ولیکن این وحی که می شود بدون هیچ فاصله ای، نه لفظ، نه شجره، نه جبرئیل، نه نوم. هیچ حجابی به جز حجاب ذات الله و ذات رسول الله نیست؛ و این دو حجاب لازم است؛ برای اینکه اگر این دو حجاب هر دو نباشد یا یکی نباشد وحی نمی شود اصلاً. ضمیر وحی کجاست؟ ضمیر وحی قلب پیغمبر است.

[بنابراین این حجب دیگر را شامل است؟]

حُجْبٍ ممکنه، حجبی که ممکن الإرتفاع (قابل حذف) است. حجبی که امکان ارتفاع دارد. حجاب لفظ و شجره و نوم و جبرئیل قابل ارتفاع است. کل این حجابها باید برطرف بشود. برای همین نفرموده «وراء الحجاب» بلکه دارد «وراء حِجَابٍ». حجابی که قابل ارتفاع است، اصلاً و کلاً در وحی خالص رسول الله وجود ندارد.

[سؤال]... :

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...»

(شورا، ۵۱) «وَحِيًّا» یعنی وحی خالص. حجاب، تمام حجابهای و حیانی رسل را شامل است. «...أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا...» (شورا، ۵۱) یعنی خدا با ما صحبت می کند به وسیله رسول. با رسول به وسیله کلام، جبرئیل، و... ولی خدا بدون هیچ وسیله ای با رسول گرامی صحبت کرده. پس سه مرحله است: دو مرحله وحی ربانی است یا باحجاب یا بی حجاب. مرحله سوم، باحجاب رسول است که این وحی به ما نیست، وحی است برای ما به وسیله رسول.